

نقش زن در عرفان و تصوف

دکتر اسحاق طغیانی* - مریم نجفی*

چکیده

عرفان و تصوف، تفکری دینی است که در جامعه شکل گرفت و گسترش یافت و عطر آن در میان قشرهای مختلف جامعه پراکنده شد و زن و مرد و فقیر و غنی را به سوی خود کشاند؛ چون حقیقتی را در برداشت که هر انسانی در فطرت ناخودآگاه خویش به دنبال آن است، و از آنجا که جریانی سازگار با دین و مذهب بود، برای زنان محدودیت دیگر حرکتها، مانند: حرکت‌های سیاسی، اقتصادی و... را نداشت. زنان نیز از این فرصت استفاده کردند و توانستند، به صورتهای گوناگون، در این عرصه حضور پیدا کنند و تاثیرگذار باشند.

نقش زنان در عرفان و تصوف، تنها روی آوردن به عرفان و صوفی شدن نبود، بلکه نحوه همکاری یا عدم همراهی آنان، به عنوان عضوی از خانواده، با مردان صوفی، و دیدگاه ایشان نسبت به صوفیان، که در دو جنبه مخالفت یا موافقت بروز می‌کرد، و اعتقاد و ارادت آنها نسبت به صوفیان و تأثیر پذیری ایشان از نظرات اجتماع در قضاوت درباره صوفی و نقل کرامات شگفت‌انگیز و گاهی غیر قابل باور، همه بیانگر چگونگی حضور زن در عرصه عرفان و نظرات او در این باره است.

در این مقاله سعی شده است نقش زنان، در عرفان و تصوف و دیدگاه آنها درباره عرفان و عرفا بررسی شود.

* عضو هیأت علمی دانشگاه اصفهان

* دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان

واژه‌های کلیدی

زن، عرفان و تصوف، اعتقاد، انکار، همسران عرفا، خواهران عرفا.

مقدمه

زنان به عنوان اعضای اجتماع و شریک زندگی مردان، در سیر عرفان و تصوف همواره حضور داشته‌اند. هرچند حضور ایشان در عرفان کمتر از مردان بوده است، اما عقاید و افکارشان درباره عرفان و تصوف و نحوه برخوردشان با این امر، در روند عرفان و تصوف تأثیر بسزایی برجا نهاده است. آنها در عین حال که مسؤلیت پرورش فرزندان و انجام امور خانه را به عهده داشته‌اند، اما فراموش نکرده بودند که در محیط اطرافشان جریانی مطرح است که می‌رود تا تاریخی را بسازد و چشمان بشریت را به سوی خود خیره سازد، بنابراین، همواره کوشیده‌اند، غبار مسؤلیت‌های خانوادگی و محدودیت‌های اجتماعی را کنار بزنند، خود را به عالم عرفان و تصوف برسانند، به نحوی در آن ایفای نقش کنند، بر اساس دیدگاه‌های خود واکنش‌های متفاوتی نسبت به تصوف داشته باشند و گاهی جزو ارادتمندان صوفیان باشند و در مجالس وعظ آنها حاضر شوند، یا به نقل کرامات عرفا بپردازند، و یا به مخالفت با صوفیان برخیزند.

نقش زن در زندگی عرفا

هنگامی که مردان به عرفان روی می‌آوردند، نحوه زندگی‌شان با مردان عادی فرق می‌کرد و تفسیرشان از زندگی و دنیا، با برداشت اطرافیان متفاوت می‌شد. بعضی از این مردان برای رهایی از دنیا و پرداختن محض به حق تعالی، خانواده‌شان را رها می‌کردند و به سفر می‌رفتند؛ یا گاهی با صوفیان دیگر در مکان‌های مذهبی، مانند: مکه ساکن می‌شدند. واکنش زنان به عنوان شریک زندگی ایشان و نوع برخورد مردان با ایشان، در این موارد قابل تأمل و بررسی است. ما در اینجا نمونه‌هایی از مردانی که به عرفان روی آوردند و همسران این مردان را - که در زندگی شوهرانشان نقش مثبت یا منفی داشتند - بیان می‌کنیم.

نقل کرده‌اند که: روزی احمد یزید کاتب، همراه جمعی از غلامانش از محلی می‌گذشت که صدای سری سقطی را شنید و با همراهانش به مجلس سری رفت. در همان لحظه که احمد وارد شد، شیخ می‌گفت: «در هجده هزار عالم موجودی ضعیف‌تر از انسان نیست و در عین حال هیچ موجودی نیز به اندازه انسان نسبت به خدا عصیان و سرکشی نمی‌کند؛ در حالی که اگر همین انسان نیکوکار و صالح شود، حتی از فرشتگان نیز برتر می‌شود.»

این سخنان احمد را دگرگون کرد و او پس از شنیدن این سخنان از نزد شیخ بیرون آمد و راه بیابان در پیش گرفت و رفت. چند روز بعد، پیرزنی نزد شیخ آمد و گفت: «ای شیخ، فرزند جوان و شادابی داشتم که پس از آنکه به مجلس تو آمد، دیگر به خانه بازنگشته است.» شیخ گفت: «نگران نباش، پسر تو به حقیقی کرده و از دنیا روی گردان شده است، هر وقت نزد من آمد، تو را مطلع می‌کنم.» پس از چند روز احمد کاتب نزد شیخ آمد. شیخ به مادر اطلاع داد. مادر و همسر احمد با پسر کوچکش، نزد شیخ آمدند. پسر چون پدرش را دید، خود را به پای او انداخت تا او را به خانه ببرد، اما احمد نپذیرفت و خواست بازگردد. همسرش گفت: «اگر فرزندان تو را خواست، چه بگویم؟ اگر می‌خواهی بروی، او را نیز با خود ببر.» احمد لباس نیکو را از تن فرزند بیرون آورد و گلیمی به او پوشاند، اما همسر دلش بر پسر سوخت و او را از احمد باز پس گرفت. احمد هنگامی که خواست برود، به زن گفت: «تو آزادی و می‌توانی از من جدا شوی (عطار، ۱۳۷۰: ۲۸۹).

در این ماجرا همسر احمد ابتدا سعی می‌کند با واسطه قرار دادن فرزند، احمد را از رفتن منصرف کند، اما هنگامی که می‌بیند احمد، لباس پشمی خشن بر فرزند پوشانده و قصد دارد او را با خود ببرد، دلش به حال پسرش می‌سوزد و می‌پذیرد او را نزد خود نگه دارد و احمد، خانواده‌اش را به حال خود رها می‌کند و می‌رود و تنها لطفی که به همسرش می‌کند، این است که به او اجازه طلاق می‌دهد.

نمونه دیگر از این ماجرا، درباره همسر ابراهیم ادهم رخ داد. ابراهیم ادهم هنگامی که به عرفان روی آورد، همسر و پسر کوچکش را رها کرد و رو به بیابان نهاد و رفت. چون پسرش بزرگ شد، از مادر سراغ پدرش را گرفت. مادر، ماجرا را برای او تعریف کرد. پسر ابراهیم با مادر برای پیدا کردن پدرش به مکه رفت. در آنجا آنها یکدیگر را هنگام طواف مکه دیدند، ابراهیم چون پسرش را دید، او را شناخت و در آغوشش گرفت و از او پرسید: «بر کدام آیین هستی و آیا قرآن خواندن می‌دانی؟» پسر گفت: «بر دین اسلام هستم و قرآن خواندن نیز می‌دانم.» هنگامی که ابراهیم خواست برود، مادر و پسر اصرار کردند نزد ایشان بماند. ابراهیم که چنین دیده گفت: «الهی آغشتی! اگر این پسر مرا از تو باز می‌دارد یا جان او را بستان یا جان مرا.» در همین لحظه پسر در کنار ابراهیم جان سپرد (عطار، ۱۳۷۰: ۹۵-۹۷).

ابراهیم پس از آنکه به عرفان روی می‌آورد، به مکه می‌رود و همسر ابراهیم، پس از رفتن شوهرش، مسؤولیت نگهداری پسرش را به عهده می‌گیرد و در غیاب او، پسر را به نیکویی تربیت می‌کند و به او قرآن خواندن می‌آموزد و نشان می‌دهد که اگر فداکاری‌اش نبود، شاید ابراهیم به این راحتی نمی‌توانست خانواده‌اش را رها کند یا بدون همسرش پس از وی خانواده‌اش از هم

می‌پاشید و چنین فرزند صالحی تربیت نمی‌شد. همچنین وی پس از سالها رنج و زحمت، با پسرش راهی حج می‌شود تا ابراهیم را ببیند، اما نتیجه این دیدار، مرگ فرزندی است که سالها برای تربیت وی زحمت کشیده است. وی تاوان سنگینی به خاطر عارف بودن همسرش می‌پردازد؛ او نه تنها سالها تنهایی را تحمل می‌کند، بلکه اکنون نیز ثمره آن سالها را از دست می‌دهد. با این حال خانواده ابراهیم پس از رفتن وی مشکلات مالی نداشتند، چون از طبقه حاکمان بودند، در حالیکه خانواده‌های صوفیان فقیر این مشکل را نیز در کنار مشکلات دیگر داشتند.

همان گونه که دیدیم، صوفیانی مانند: ابراهیم ادهم یا احمد یزید کاتب، بدون اطلاع همسرشان به سفرهای طولانی مدت عرفانی رفتند و فقط احمد کاتب پس از آنکه دید همسرش، از رفتن او ناراضی است و می‌خواهد مانع رفتنش شود، به او اجازه طلاق می‌دهد، اما فضیل عیاض هنگامی که متحول شد و به عرفان روی آورد، به همسرش گفت «من قصد رفتن به حج را دارم، اگر می‌خواهی تو را آزاد کنم تا بروی.» زن گفت من هرگز از تو جدا نمی‌شوم و هر جا بروی با تو می‌آیم (عطار ۱۳۷۰، ۸۱-۸۲).

البته، تفاوت زیادی بین رفتار این سه صوفی با خانواده وجود ندارد؛ چون هر سه نفرشان مقاصد عرفانی را بر خانواده و همسر برتر شمرده‌اند، اما نقش همسر فضیل عیاض در مقایسه با آن دو چشمگیرتر جلوه می‌کند؛ چون حتی همسر ابراهیم ادهم نیز هنگامی که با ابراهیم دیدار کرد، چنین راه حلی را انتخاب نکرد، بلکه سعی کرد ابراهیم را با خود به بلخ ببرد، اما همسر فضیل عیاض نمی‌پذیرد که از وی جدا شود، بلکه دوری از شهر و بستگانش را به خاطر همراهی با شوهرش ترجیح می‌دهد و با فضیل به مکه می‌رود و در آنجا ساکن می‌شود.

همان گونه که دیدیم، صوفیان دیگر یا به اندازه فضیل، خوش شانس نبودند که همسرشان ایشان را با کمال میل در سفرهایی، که برای مقاصد عرفانی طی می‌کردند، همراهی کند یا اینکه خود عرفا تمایلی نداشتند خانواده‌شان را با خود ببرند، بخصوص با نوع زندگی که ایشان داشتند، گاهی پیش می‌آمد تا چند روز گرسنه بودند و همچنین آنها چون حضور زن و فرزند را موجب دل مشغولی می‌دانستند، بنابراین ترجیح می‌دادند تنهایی و سبکبار مسافرت کنند.

واکنش زنان در برابر عبادتها و ریاضتهای عرفانی همسرانشان نیز متفاوت بود و برخی از آنها مانند: همسر بوعبید بسری با او همکاری می‌کردند؛ چنانکه نقل کرده‌اند: بوعبید بسری هنگامی که ماه رمضان شروع شد، به خانه‌ای رفت و به همسرش گفت: «در این خانه را ببند و تنها روزنه‌ای باز بگذار و هر شب یک تکه نان به داخل خانه بینداز.» همسرش نیز چنین کرد تا هنگامی که روز عید فرا رسید، در خانه را باز کردند دیدند سی نان همچنان دست نخورده باقی

مانده است (انصاری، ۱۳۶۲: ۲۹۶). این داستان هرچند مطالبش اغراق آمیز بیان شده است، اما نشان می‌دهد که عرفایی بوده‌اند که به ریاضت‌های طولانی مدت یا چله نشینی می‌پرداخته و خانواده را رها می‌کرده‌اند و در این مدت وظیفه زنان سنگین‌تر می‌شده است.

بعضی از همسران عرفا به کارهای همسرشان اعتراض می‌کرده‌اند، مانند: حبیب اعجمی که هنگامی که تمام اموالش را بخشید و صومعه‌ای بنا کرد و در آن به عبادت پرداخت، همسرش به وی گفت باید به کسب و کار پردازی و هزینه زندگی را تأمین کنی. حبیب گفت جایی که کار می‌کنم، پس از ده روز مزد می‌دهند و چنانکه در ادامه این داستان گفته شده است، عطای خداوند پس از ده روز به نحو معجزه آسایی شامل حال حبیب شد (سمرقندی، ۱۳۵۴: ۲۲۳).

در اینجا همسر حبیب را به خاطر این اعتراض نمی‌توان محکوم کرد؛ زیرا زمانی که این صوفیان برای مدتی از خانواده دور می‌شدند و در جایی به عبادت می‌پرداختند، فتوح یا نذری برای ایشان می‌رسید و از این طریق غذای خود را تأمین می‌کردند، یا چنانکه ابو سلیمان دارانی گفته است: «هنگامی که صوفی تنها باشد و گرسنه شود، شاد می‌شود (عطار، ۱۳۷۰: ۸۲ - ۶۷). اما خانواده‌شان برای تهیه غذا دچار مشکل می‌شدند و همسرشان که در غیابشان مسؤول فرزندان بود، از نزدیک با مشکلات مالی خانواده در ارتباط بود.

خواهران نیز به عنوان یکی از افراد نزدیک صوفیان در زندگی برادرشان از جنبه‌های گوناگونی تأثیر گذاشتند. گاهی آنها برای بیان حالات عارفانه، مخاطب سخن برادرشان بودند؛ چنانکه بوعلی رودباری هنگام جان دادن به خواهرش گفت: «یا فاطمه هذہ ابوابُ الجنَّةِ قد فُتِحَتْ و هذہ الجنانُ قد زُبِيتُ»؛ ای فاطمه، اینک درهای آسمان را برای من گشودند و بهشتها را برای من آراستند و کنیزان را بر کنگره‌ها نشانندند و می‌گویند: ای بوعلی نوشت باد که این همه را برای تو مهیا کردند، و من در جواب می‌گویم: الهی به بهشت و حور چه لازم که اگر لحظه‌ای به من نظر کنی، از آن بهشتی می‌سازم (میبدی، ۱۳۳۹: ۴۶۹). این مطلب بیانگر این است که خواهر بوعلی مخاطب خوبی برای سخنان عارفانه برادرش بوده و آن مطالب را بخوبی درک می‌کرده است.

بشر حافی نیز یک بار شوریده و آشفته وار به خانه خواهرش وارد شد و گفت: ای خواهر به پشت بام می‌روم و چند پله که بالا رفت، همچنان ایستاد و تا روز فکر کرد. هنگامی که صبح شد، خواهرش به او گفت: دیشب چرا تمام مدت ایستاده بودی؟ بشر گفت: به این می‌اندیشیدم که در بغداد افراد زیادی هستند که نام ایشان بشر است و یکی از ایشان جهود است و یکی ترسا و من نیز بشر نام دارم و مسلمان هستم، ایشان چه کرده‌اند که خداوند آنها را به درگاه نپذیرفت و مرا به چنین سعادت رساند (عطار، ۱۳۷۰: ۱۱۲).

خواهران تنها مخاطب سخنان برادر عارفشان نبودند، بلکه گاهی مصاحب او بودند و بر او تاثیر می‌گذاشتند، مانند مضغه، خواهر بشر، که بشر او را همنشین خود می‌دانست و چون او درگذشت، گفت: در کتابی خوانده‌ام که بنده چون در عبادت خدای تعالی کوتاهی کند، خداوند انیس او را از او می‌گیرد، خواهرم، مضغه، انیس من بود و هنگامی که خدا او را از من گرفت، ترسیدم مبدا در عباداتم قصور کرده باشم (اعتماد السلطنه، ۱۳۰۵، ۸۸).

حضور زن در کنار مردان عارف باعث شد تا گاهی اعمال و رفتار و سخنان زنان بر مردان صوفی تاثیر بگذارد که این تاثیرگذاری در مواردی به اعتراف مردان، بسیار عمیق بوده است؛ چنانکه هنگامی که سری سقطی به پیشنهاد احمد بن ابی الحواری برای پند و اندرز نزد رابعه شامی رفت، رابعه به توصیف دمای بیداری و راحتی برای او پرداخت و گفت: دمای بیداری، خودداری از چیزهایی است که خدا حرام کرده و دمای آسایش، راضی بودن از حق تعالی است. سری گفت: همواره این سخن در دلم بود (ابن جوزی، ۱۹۸۶م، ۲۹). همچنین سخنان و اعمال رابعه عدوی که با تمجید فراوان از سوی مردان همعصرش نقل شده است، بیانگر درجه تاثیر پذیری ایشان از سخنان این زن عارف است.

در مواردی هشدارهای زنان بر مردان تاثیر می‌گذاشت؛ چنانکه عایشه مکی از ابو عبید قاسم انتقاد می‌کند و به او که در مقابل کعبه به پشت خوابیده بود و پاهایش را دراز کرده بود، می‌گوید: آیا در خدمت پادشاهان این چنین می‌نشینند که تو نشسته‌ای؟ نمی‌ترسی که نامت را از دیوان مقربان درگاه پاک کنند؟ (سمرقندی، ۱۳۵۴: ۱۲۱)

چنین تأثیراتی محدود به زنان عارف نبود، بلکه زنان دیگر نیز گاهی با سخنان یا انتقادهای خود بر مردان، باعث می‌شدند آنها متوجه نقاط ضعف خود بشوند و سعی در برطرف کردن آن بکنند. در مواردی این انتقادات، باعث تحول اساسی در فردی و روی آوردن او به عرفان می‌شد؛ همان گونه که درباره علی بن عیسی ماهان گفته‌اند که: یک بار علی ماهان با خدم و حشم بسیار از راهی می‌گذشت. گروهی افراد غریب پرسیدند این کیست؟ زنی بر بام ایستاده بود، گفت: این بنده‌ای است که از چشم خدای تعالی افتاده و نظر خدا از او قطع شده است، به همین دلیل او را به این بلا مبتلا کردند. علی ماهان چون این سخن را شنید، از شغل دولتی‌اش کناره گرفت و در کنار مکه مجاور شد (قشیری، ۱۳۵۴: ۱۴۵).

عارف بزرگی، مانند حسن بصری نیز به خاطر رفتار یک زن توبه کرد. بونصر سمرقندی گفته است: حسن بصری در جوانی بسیار زیبا بود و جامه‌های زیبا می‌پوشید و در بصره می‌گشت. روزی در راهی می‌رفت که زنی صاحب جمال را دید و به دنبال او رفت. زن گفت: چرا دنبال من می‌آیی؟ آیا از خدایی که خیانت چشم تو را می‌بیند، نمی‌ترسی؟ حسن از این سخن متغیر شد،

اما باز به دنبال زن رفت. زن باز پرسید: چرا مرا تعقیب می‌کنی؟ حسن گفت: چون فریفته چشم تو شدم. زن گفت: لحظه‌ای بایست تا آرزوی تو را برآورده کنم. زن رفت و دو چشمش را درآورد و نزد حسن فرستاد و گفت: من چشمی را که به سبب آن کسی از خدا باز گردد، نمی‌خواهم. حسن از دیدن این حال دگرگون شد و با خود گفت: زنی تا این حد به خدا مشغول باشد و من از خدا غافل باشم! وی پس از این ماجرا توبه کرد (سمرقندی، ۱۳۵۴: ۴۶-۴۷).

هرچند این داستان تخیلی و غیر قابل باور به نظر می‌آید، اما بیان چنین داستان‌هایی نشان می‌دهد که عرفا پذیرفته بودند که زنان پارسا و پرهیزگار نیز می‌توانند موجب تحول مردان شوند؛ چنانکه این زن زمینه تحول مردی، مانند حسن بصری را فراهم کرد.

دیدگاه جامعه نسبت به صوفیان، در شکل دادن ذهنیت زنان نسبت به عرفا و نوع انتقادشان، تأثیر گذار بوده است. گفته اند: یک بار ابوسلیمان دارانی از شام به عراق آمده بود. در شهر کوفه به در خانه ای رفت و آب خواست. دختری آمد و برایش آب آورد و به خرقة کبود او نگاه کرد و گفت: آیا صوفیان در روز آب می‌نوشند؟ همین امر باعث شد ابو سلیمان به این نتیجه برسد که این صورت تصوف هرچند با معنی موافق نباشد، مادامی که از ظاهر شرع منحرف نشود فایده تمام دارد (علاء الدوله سمنانی، ۱۳۶۶: ۱۹۸).

در بین افراد جامعه چنین شایع شده بود که عرفا و صوفیان همواره روزه می‌گیرند و این دختر، بر اساس چنین نظری از ابوسلیمان انتقاد کرده بود.

تأثیر صوفیان بر زنان خانواده و اجتماع

صوفیان نه تنها از زنان تأثیر پذیرفتند، بلکه بر ایشان تأثیر گذاشتند و آنها را با عرفان آشنا کردند و یا اینکه موجب تحول آنها و گرایش به عرفان شدند؛ چنانکه هنگامی که فردی در خانواده به عرفان روی می‌آورد، باعث می‌شد دیگر اعضای خانواده نیز به نحوی با این امور در ارتباط باشند که این ارتباط گاهی موجب گرایش آن افراد به عرفان می‌شد.

کودکانی که در خانواده‌های صوفی پرورش می‌یافتند، آموزه های عرفانی را از پدر یا دیگر افراد صوفی در خانواده یاد می‌گرفتند و در اعمال و رفتارهایشان به کار می‌بردند؛ چنانکه روایت کرده‌اند: محمد بن علی قصار دختری داشت. یک روز در حالی که گروهی از دوستانش نزدش بودند، دختر فریاد کشید و گفت: ای خدا، من انگور می‌خواهم. محمد بن علی گفت: کودکتانم را به گونه ای تربیت کردم که هر گاه چیزی می‌خواهند، از خدا بخواهند نه از من (ابونصر سراج، ۱۳۸۱: ۳۳۵).

دختر یحیی بن معاذ رازی نیز روزی به مادرش گفت: من فلان چیز را می‌خواهم. مادرش گفت از خدا بخواه. وی گفت ای مادر، من شرم دارم آرزوهای نفسانی خود از خدا بخواهم و آنچه تو به من می‌دهی، از آن خداست و رزق و روزی هر شخص مقدر شده است (هجویری، ۱۳۵۸: ۴۷۰).

همسران صوفیان و عرفا نیز گاهی تحت تأثیر شوهرشان به تصوف روی می‌آوردند. یک بار ابو‌عبید الله رودباری به در خانه یکی از دوستانش رفت و دید در خانه قفل است. گفت آیا صوفی در خانه را قفل می‌کند؟ پس فرمود تا قفل در را شکستند و اسباب و وسایل خانه را بردند و فروختند و با پول آن غذایی برای خود تهیه کردند. هنگامی که شاگرد به خانه بازگشت، نتوانست چیزی بگوید. همسر وی گلیمی در خانه دید، آن را به درویشان داد و گفت: این گلیم نیز از جمله اسباب و وسایل آن خانه است. مرد گفت چرا به اختیار خود چنین کاری کردی؟ زن گفت خاموش باش هنگامی که شیخ بر ما حکمی می‌کند، نباید از حکمش تخلف کرد (قشیری، ۱۳۵۴: ۴۰۷).

مطیع بودن شیخ در برابر سالک یکی از آموزه‌های عرفانی است که در اینجا زن صوفی آن را رعایت می‌کند و حتی همسرش را نیز به این کار تشویق می‌کند.

رفتار عرفا و صوفیان بر آحاد جامعه چنان موثر بود که حتی اشخاص تبه‌کار و فاسد را نیز به سوی خود جذب کرده بود. همان گونه که داستان‌هایی درباره توبه مردان و روی آوردن ایشان به عرفان بیان کرده‌اند، درباره زنان نیز چنین بوده است. زنانی وجود داشتند که ابتدا تبه‌کار و فاسد بودند، اما بنا به علتی توبه کردند و حتی عارف و صوفی شدند و چنان با دنیای سابقشان وداع کردند که گویی تولد دوباره داشتند؛ چنانکه نقل کرده‌اند یک بار شیخ ابوسعید و یارانش در شهر می‌رفتند که زنی مطرب، در حالی که خود را آراسته بود، به شیخ رسید. شیخ به وی گفت:

آراسته و مست به بازار آیی
ای دوست نترسی که گرفتار آیی

این سخن شیخ در زن اثر کرد و او به مسجدی که در آن نزدیکی بود، رفت و هرچه زر و زیور با خود داشت، به یکی از مریدان شیخ داد تا نزد او ببرد و سپس توبه کرد و جزو زنان عابد شد (ابن منور، ۱۳۶۸: ۲۳۲).

همچنین شعوانه - که در ابتداء زنی مطرب بود و کنیزان نوازنده بسیاری داشت و همه مجالس شادی و ماتم با حضور ایشان تشکیل می‌شد - یک بار صدای گریه و زاری شنید و به یکی از کنیزانش گفت: برو ببین چه کسی جرأت کرده است بی‌حضور ما، مجلس تشکیل دهد. این کنیز رفت و باز نگشت. شعوانه کنیز دیگر را فرستاد، او نیز رفت و باز نیامد. شعوانه تعجب

کرد و خود برخاست و رفت، دید صالح مردی مشغول وعظ است. کنیزان به وی گفتند ما همیشه در مجلس فسق و فساد شرکت می کردیم، اجازه بده این بار به سخنان این مرد صالح گوش دهیم. شیخ در لحظه ورود شعوانه آیه «وسمعو لها تعیظا و زفیرا» (فرقان، ۱۲): «خروش و فریاد آتش دوزخ را می شنوند»، را تفسیر می کرد و از ویژگیهای دوزخ و آتش جهنم سخن می گفت. شعوانه تحت تأثیر این سخنان قرار گرفت و گفت: ای شیخ اگر توبه کنم، خداوند توبه ام را می پذیرد؟ شیخ گفت: آری! خداوند بسیار رحیم و مهربان است. پس شعوانه توبه کرد و کنیزانش را آزاد کرد و از جمله زنان پرهیزگار شد (سمرقندی، ۱۳۵۴: ۴۵-۳۹).

یکی دیگر از این زنان تبهکار، به دست مولانا توبه کرد. گفته اند روزی مولانا از محله ای می گذشت که زنی فاسد نزد مولانا آمد و گریه و زاری کرد و از کارش توبه کرد. مولانا به او گفت: زهی رابعه! کنیزان این زن نیز با شنیدن صدای او، از خانه بیرون آمدند و در برابر مولانا سر بر زمین نهادند. مولانا به ایشان گفت زهی پهلوانان! که به واسطه مجاهدات شما این همه نفس لوامه سرکوب شد و عفت و پاکدامنی زنان آشکار شد. این زن کنیزانش را آزاد کرد و از جمله زنان پارسا شد (افلاکی، ۱۹۵۹م: ۵۵۵).

اعتقاد زنان به صوفیان

دیدگاه زنان در مورد عرفان و عرفا با تکیه بر عقاید خود و نظرات جامعه موجب شد که ایشان واکنشهای متفاوتی از خود نشان دهند و گاهی در مقام ارداتمندان به عرفا قرار گیرند و این ارادت و اعتقاد خود را به شیوه های مختلف نشان دهند؛ مثلاً در مواردی آنها بر اساس توانایی مالی و شرایط زندگی شان، ارادت و اعتقاد خویش را نسبت به عارف مورد اعتقادشان با دادن هدیه نشان می دادند و گاهی برای این کار از حداقل امکانات موجود اطرافشان استفاده می کردند، مانند زنی که ارادت خود را به شیخ روزبهان از طریق پرورش مرغی نشان داد؛ نقل کرده اند دو دوست بودند که نزد شیخ روزبهان رفت و آمد داشتند، روزی یکی از این دو به دیگری گفت: شیخ به حلال یا حرام بودن غذا توجه ای ندارد و از هر طعمی می خورد، من می خواهم او را بیازمایم. بنابراین، وی مرغی را دزدید و بریان کرد و به شیخ خورد. هنگامی که این دو از نزد شیخ بیرون آمدند، در راه زنی را دیدند که فریاد می زد: مرغ مرا دزدیدند. آنها به وی گفتند یک مرغ که ارزش این همه سر و صدا را ندارد. زن گفت آری، اما من آن مرغ را برای شیخ روزبهان پرورده بودم و ای کاش ده مرغ مرا برده بودند، اما آن یکی را نبرده بودند. آن دو بعد از شنیدن این سخن، نزد شیخ بازگشتند و از او عذر خواهی کردند (روزبهان بقلی، ۱۳۷۴: ۴۳).

این قبیل زنان اگر وضع مالی بهتری داشتند، تحفه‌ای بهتر برای صوفیان می‌فرستادند، مانند: بنان حمال که آوازه‌ی وی از بغداد تا سمرقند رفته و زنی را معتقد خویش کرده بود و این زن علی رغم دوری راه، با فرستادن کنیزی برای بنان، ارادت خود را به وی نشان داد (قشیری، ۱۳۵۴: ۲۷۵).

گاهی این زنان معتقد از دسترنج حلال خویش، برای صوفی مورد اعتقادشان غذا تهیه می‌کردند؛ چنانکه درباره ذوالنون نقل شده است: هنگامی که او را به زندان بردند، زنی پارسا از دوک ریسی خود طعامی تهیه کرد و نزد او فرستاد، اما ذوالنون طعام را نخورد. زن به وی گفت تو می‌دانستی آنچه من برایت فرستادم، حلال بود، پس چرا غذا را نخوردی؟ ذوالنون گفت به خاطر اینکه آن غذا در ظرف شخص ظالمی توسط زندانبان به دست من رسید (غزالی، ۱۳۱: ۲۹۴).

این موارد نشان دهنده اعتبار و ارزش صوفیان در جامعه است؛ همچنین بیان کننده گرایش مردم و از جمله زنان نسبت به شخصیت‌های دینی است که آنها را به عنوان الگو و تکیه گاه خود برمی‌گزینند.

برخی زنان ارادت خود را به صوفیان با پرداخت وام آنها نشان می‌دادند که این مورد هم زنان فقیر را در بر می‌گرفت و هم زنان ثروتمند را. زنان گاهی هزینه پرداخت این وام را با فروش مقداری از جهیزیه خود تامین می‌کردند؛ چنانکه گفته‌اند: یحیی معاذ رازی سیصد هزار درم وام داشت، یک شب پیامبر را به خواب دید که به وی فرمود: ای یحیی به خراسان برو که در آنجا زنی سیصد هزار درهم وام تو را پرداخت خواهد کرد. یحیی به هرات می‌رود و مجلسی ترتیب می‌دهد و ماجرای خوابش را بیان می‌کند. دختر امیر هرات که در مجلس حاضر بوده است، کسی را نزد یحیی می‌فرستد و می‌گوید پیامبر در خواب آنچه به تو فرموده است، به من هم فرمود. هنگامی که من ازدواج کردم، پدرم برای من جهیزیه از طلا و نقره تهیه کرد. آنچه نقره است، سیصد هزار درهم است، آن را برای پرداخت وام تو صرف می‌کنم، اما به شرط اینکه در اینجا مجلس وعظ برپا کنی (عطار، ۱۳۷۰: ۳۲۴).

شعاع تصوف حتی در خانه امیر هرات نیز راه یافته، دختر او را که تمام جهیزیه‌اش از ظروف طلا و نقره تهیه شده بود، در جرگه علاقه‌مندان به تصوف قرار می‌دهد. وی اموال شخصی خود را به یحیی عطا می‌کند و در برابرش تنها یک خواسته دارد و آن اینکه او در هرات مجلس وعظ برپا کند. این موضوع علاوه بر این، نشان دهنده اختیار و قدرت زنان در خانه است که می‌توانستند براحتی در املاک شخصی خود تصرف کنند، همچنان که در موضوع هدیه دادن زنان به صوفیان این موضوع بوضوح مشهود بود.

مورد دیگر از پرداخت وام صوفیان توسط زنان، مربوط به پسر شیخ احمد جام است. هنگامی که برهان الدین نصر، پسر شیخ احمد جام، به علت اسراف دچار عسرت و تنگدستی گردید و هزار دینار مقروض شد، نزد شیخ آمد و از او درخواست کمک کرد. شیخ سوار بر اسبی شد و به سمت کاریزی رفت که پسرش آنجا ساکن بود. در آنجا مجلس وعظی ترتیب داد، پس از اتمام مجلس، گفت: من از اینجا حرکت نمی‌کنم تا اینکه هزار دینار قرض نصر را ادا کنم. در این هنگام شخصی به نام بوالفتوح دهقان که در مجلس حاضر بود، به خاطرش آمد که آن هزار دیناری که در میان دیوار خانه پنهان کرده است، به شیخ بدهد، اما از ترس اینکه مبادا همسرش مخالفت کند، سکوت می‌کند. ابراهیم والی، حاکم کاریز، هنگامی که از علت حضور شیخ در کاریز مطلع می‌شود، خود را به آنجا می‌رساند و می‌گوید من این هزار دینار قرض نصر را ادا می‌کنم. شیخ به وی می‌گوید مهمانی ترتیب بده تا ما بیاییم. ابراهیم چون به خانه می‌رود، همسرش می‌گوید من می‌خواهم این قرض را از ارث پدرم پرداخت کنم. شیخ چون به خانه ایشان می‌آید، عطای هر دو را می‌پذیرد و می‌گوید: قرض برهان الدین نصر را ابراهیم بپردازد و خاتون نیز فردا مهمانی ترتیب دهد و پول را در وجه معاش برهان الدین نصر صرف کند. در این میان بوالفتوح دهقان هنگامی که به خانه می‌رود، همسرش به وی می‌گوید این زر که در خانه داریم، بهتر است برای پرداخت وام پسر شیخ احمد جام هزینه کنیم. بنابراین، بوالفتوح نزد شیخ می‌آید. شیخ به وی می‌گوید زنان به خاطر ما این گونه با شوهران رفتار می‌کنند نه چنانکه تو با خود اندیشیده بودی، اکنون برو و برای مهمانی آماده شو (غزنوی، ۱۳۴۰، ۷۵-۷۷).

نمونه دیگر از نحوه ارادت زنان به صوفیان درخواست دعا از ایشان بوده است. مشکلات و سختیهای زندگی گاهی زنان را به سوی عرفا می‌کشاند و باعث می‌شد آنها نزد صوفیان بیایند و از ایشان درخواست کنند تا برای حل مشکلشان دعا کنند؛ چنانکه زلی نزد جنید آمد و گفت: پسرم گم شده است، دعا کن تا باز گردد. جنید گفت: صبر کن. زن به خانه رفت و پس از سه روز بازگشت و گفت طاقتم تمام شده است. شیخ گفت: به خانه برو که فرزندت آمد. زن هنگامی که به خانه رسید، دید پسرش بازگشته است، بنابراین، نزد جنید آمد و از او تشکر کرد (عطار، ۱۳۷۰: ۳۷۵). این موارد بیانگر اعتقادات مثبت زنان نسبت به صوفیان است. موردی مشابه این، درباره حبیب اعجمی نیز ذکر شده است (عطار، ۱۳۷۰: ۵۷).

همچنین مادر بیماری با اصرار بسیار فرزندش را نزد احمدبن حنبل می‌فرستد تا برای بهبودی او دعا کند، که گفته‌اند فرزند چون به خانه بازگشت، دید مادرش بهبود یافته است (عطار، ۱۳۷۰، ۲۲۸).

از بین عرفا، مولانا بیش از دیگران در بین زنان معتقد و ارادتمند داشت. این عارف و متفکر بزرگ تاریخ عرفان و تصوف که، آنگونه که یکی از مریدانش گفته است، از هر دین و مذهبی عارف و معتقد داشت (افلاکی، ۱۹۵۹م: ۴۹). در میان زنان نیز مریدان و معتقدان فراوان داشت و حضور زنان در کنار وی بیشتر از دیگر عرفا بوده است.

یکی از شخصیت‌های زن، که از کودکی تحت تربیت و نظارت مولانا بود و مولانا به او معارف دینی و معانی عرفانی را آموخت، فاطمه خاتون، دختر صلاح الدین زرکوب همسر سلطان ولد بود. وی به خاطر ارتباط بسیاری که از دوران کودکی با مولانا داشت، بسیار به او علاقه‌مند بود و پس از مرگ مولانا بی تاب می‌کرد و حتی سراغ فرزندش امیر عارف نیز نمی‌رفت تا اینکه شبی مولانا به خواب او آمد و گفت: ای فاطمه، اگر به خاطر من ناراحت هستی، مرا در امیر عارف جستجو کن. فاطمه پس از این خواب بسیار آرامتر شد (افلاکی، ۱۹۵۹م: ۸۳۳).

طاووس خاتون نیز از جمله زنانی بود که به مولانا بسیار اعتقاد داشت. وی در خانه ضیاءالدین سکونت داشت و یک روز که مولانا به خانه ضیاءالدین رفت، طاووس خاتون مولانا را به حجره خود دعوت کرد و برای او چنگ نوازی کرد. مولانا او را تحسین کرد و پاره‌ای از دستار خود را به او داد و به کنیزانش نیز درهم و دینار داد. در همان روز شرف الدین خزینه دار، طاووس خاتون را نکاح کرد. اطرافیان طاووس خاتون، به او گفتند تو تا دیروز این ملاحظت و زیبایی نداشتی، اکنون چه شد که رابعه زمان شدی؟ وی گفت آن همه، نتیجه توجه مولانا بود (افلاکی، ۱۹۵۹م: ۳۷۵).

زن دیگری که به مولانا ارادت داشت، فخر النساء خاتون بود. وی زنی پارسا و پرهیزگار و مرید مولانا بود. وی یک بار برای رفتن به حج نزد مولانا رفت تا از او اجازه بگیرد، اما قبل از اینکه سخنی بگوید، مولانا به وی گفت: نیت خیری است، امید است که با هم باشیم. فخر النساء آن شب را در خانه مولانا اقامت کرد. مولانا شب برای نماز تهجد به پشت بام رفت و بعد از نماز فخر النساء را فرا خواند. چون فخر النساء به پشت بام رفت، مولانا به او گفت: بالای سرت را نگاه کن. فخر النساء چون نگریست، دید کعبه معظم بر فراز سر مولانا طواف می‌کند. وی فریادی زد و از هوش رفت و چون به هوش آمد، از اندیشه‌اش منصرف شد (افلاکی، ۱۹۵۹م: ۲۸۸).

گرچی خاتون، همسر معین‌الدین پروانه، یکی دیگر از زنان مرید مولانا بود. وی هنگامی که می‌خواست همراه همسرش به قیصریه برود، چون به مولانا ارادت بسیاری داشت، به نقاشی گفت تصویر مولانا را نقش کند تا او آن را در سفر با خود داشته باشد. نقاش چند بار چهره مولانا را ترسیم کرد، اما هر بار تصویر با دفعه قبل متفاوت بود. نقاش از این موضوع حیران و شگفت زده شد و همه آن نقشها را نزد گرچی خاتون فرستاد و گرچی خاتون نیز هرگاه اشتیاق دیدار مولانا داشت، به آن تصاویر نگاه می‌کرد (افلاکی، ۱۹۵۹م: ۴۲۵).

یکی دیگر از نمودهای ارادت زنان به صوفیان، بیان کرامات و اعمال و رفتارهای آنها بوده است، نقل کرامات عرفا توسط زنان، که یا مرید ایشان یا یکی از اعضای خانواده‌شان بودند، نشان دهنده اعتقاد زنان در حق عرفا بوده است. این کرامات با وجود اینکه اکثراً آمیخته به اغراق است، اما مورد قبول زنان بوده است و همان گونه که خواهیم گفت نشان دهنده بعضی مسائل اجتماعی نیز هست.

یکی از بهترین شاهدان اعمال و رفتارهای صوفیان، همسرانشان بوده‌اند. بسیاری از کرامات عرفا از زبان ایشان نقل شده است که در زیر مواردی از آن را ذکر می‌کنیم. همسر ابو عبد الله تروغیدی در بیان حالات روحی و مقام عرفانی همسرش گفته است: یک سال قحطی بود و مردم از گرسنگی می‌مردند. ابو عبدالله به خانه آمد و گفت مردمان از گرسنگی می‌میرند، در حالی که در خانه من دو من گندم است. پس گندمها را برد و بین مردم تقسیم کرد. او همیشه بیهوش بود و فقط هنگام نماز به هوش می‌آمد و دوباره از هوش می‌رفت و تا زمان مرگش بر همین حال بود (قشیری، ۱۳۵۴: ۱۰۳).

کرامات متعددی که درباره شیخ احمد جام در کتاب «مقامات ژنده پیل» ذکر شده، بعضی از زبان همسرانش بیان گردیده است که در اینجا به ذکر دو نمونه از آن اکتفا می‌شود: همسر شیخ احمد جام، مادر برهان الدین نصر، گفت: یک بار به شیخ گفتم یک جامه ابریشمین برای من بخر. وی گفت من مرد فقیر و درویش هستم و لباس من پشمینه است و تو نباید به پوشیدن لباس ابریشمین عادت کنی. من اصرار کردم و گفتم: می‌گویند مردان خدا اگر دست به خاک بزنند، زر می‌شود. شیخ مقداری از شکری که مقابلش بود، برداشت و گفت برای خدا آسان است، همان طور که چوب را به شکر تبدیل کرده است، آن را به زر مبدل کند، پس مقداری شکر که در دستش بود تبدیل به زر شد (غزنوی، ۱۳۴۰: ۸۴).

مطلبی مشابه این حکایت از طرف خواهر شیخ احمد نیز بیان شده است (غزنوی، ۱۳۴۰: ۸۴). کتاب *مقامات* احمد جام، حاوی چنین داستانهای اغراق آمیز درباره شیخ است و چنانکه آقای حشمت ... مؤید گفته است این گونه کرامات تصویر جذاب و دل انگیزی از شیخ در ذهن خواننده ایجاد نمی‌کند (ژنده پیل ۱۳۴۰: ۳۴). این قبیل داستانها گویی بیانگر آرزوهای افراد جامعه است، هنگامی که آنها از حل مشکلات خود درمی‌ماندند، در خیال خود شخصی را تصور می‌کردند که بیماریهای دشوارشان را درمان می‌کند و یا افراد مفسد را با نفرینی از پا در می‌آورد. علاوه بر این، نشان دهنده بزرگ‌نمایی است که اطرافیان و مریدان وی برای افزایش اعتبار آن صوفی نزد مردم ارائه می‌دادند.

بیان کرامات و رفتارهای مولانا از زبان زنان، نسبت به دیگر عرفا بیشتر است. همان گونه که گفتیم، علت این امر توجه بیشتر مولانا به زنان و حضور بیشتر ایشان در زندگی عرفانی وی بوده است. یکی از شخصیت‌هایی که از مولانا کرامات بسیاری نقل کرده، کراخاتون، همسر مولانا بوده است. وی گفت شبی مولانا غایب شده بود و من تمام خانه را جستجو کردم، اما او را ندیدم. بنابراین، خوابیدم و مدتی بعد بیدار شدم، دیدم مولانا به نماز ایستاده است. چون نماز را تمام کرد، نزدش رفتم. دیدم پاهایش گردآلود است و لابلای انگشتانش ریگ است. از وی پرسیدم این ریگها چیست؟ گفت در مکه صاحب دلی بود که نسبت به ما ارادت داشت، برای دیدار او رفته بودم و این ریگها ریگ حجاز است، نگاه دار و به کسی مگو. کراخاتون مقداری از آن ریگها را نزد گرجی خاتون - مرید مولانا - فرستاد و اعتقاد گرجی خاتون به همین خاطر در حق مولانا بیشتر شد (افلاکی، ۱۹۵۹م: ۲۶۲-۲۶۳).

کراخاتون در جای دیگر گفته است که یک بار در فصل زمستان، مولانا و شمس تبریزی در اتاق نشسته بودند، در همین حال شش نفر مرد غیبی وارد اتاق شدند و دسته گلی نزد مولانا گذاشتند، بعد همگی به امامت مولانا نماز خواندند. پس از نماز آن مردان از دیوار خانه بیرون رفتند. هنگامی که آنها رفتند، مولانا بیرون آمد و چند شاخه از آن گل‌های خوشبو و با طراوت را به من داد و گفت این گلها را فرشتگان حرم الهی از سرزمین هندوستان برای تو ارمغان آوردند و اینها باعث قوت روح و جسم است. کراخاتون چند برگ از آن گلها را با اجازه مولانا، به گرجی خاتون داد تا وی برای درمان چشمش استفاده کند (افلاکی، ۱۹۵۹م: ۹۱).

سعیده گوماج خاتون، همسر رکن الدین و مریده مولانا، حکایت کرد که روزی با جمعی زنان نشسته بودیم، ناگهان حضرت مولانا از در وارد شد و گفت سریعتر از این خانه خارج شوید. ما برخاستیم و بیرون آمدیم، چند لحظه بعد سقف خانه فرو ریخت (افلاکی، ۱۹۵۹م: ۳۳).

البته، اعتقاد زنان به صوفیان همیشه نیکو نبوده است، بلکه گاهی زنان در جرگه ارادتمندان به یک صوفی قرار می‌گرفتند و از او حمایت می‌کردند، ولی نسبت به صوفی دیگر بدبین می‌شدند و از او انتقاد می‌کردند، مانند: زنی که بر بالای خانقاه شیخ ابوسعید ابو الخیر حجره داشت، اما هیچ گاه به مجلس شیخ نمی‌آمد و به مجلس ابوالقاسم قشیری می‌رفت. به او گفتند چرا به مجلس ابوسعید نمی‌آیی، در حالی که کرامات بسیاری از او دیدی؟ وی گفت: چه کنم به دست من نیست، مقام استاد امام را به من نموده‌اند، اما مقام ابوسعید را به من نشان نداده‌اند (ابن منور ۳۶۸: ۲۱۵). در اینجا زن استدلال جالبی برای کارش می‌آورد و می‌گوید: مقام عرفانی ابوسعید را درک نکردم، اما به مقام ابوالقاسم قشیری پی بردم، به همین دلیل به مجلس ابو سعید نمی‌آیم.

همسر ابوالحسن خرقانی نیز در حق شیخ ابوالحسن بسیار بی‌اعتقاد بود؛ چنانکه هنگامی که ابوعلی سینا و یارانش، برای دیدن شیخ به خرقان رفتند و از همسرش سراغ او را گرفتند، همسر شیخ ابوالحسن به ایشان گفت: شیخ به صحرا رفته و افسوس که شما به خاطر او آمده‌اید، زیرا او مجنونی بی‌آبروست. یاران ابوعلی سینا به خاطر سخنان همسر ابوالحسن قصد کردند بازگردند، اما ابوعلی سینا مانع ایشان شد. آنها هنگامی که به صحرا رفتند، دیدند شیخ پشته هیزمی را بر شیری نهاده و می‌آید. شیخ به فراست دریافت که ایشان به واسطه سخنان همسرش درحق او بدگمان شده‌اند، پس گفت «تا شیخ بار خلق نکشد، شیر باربری وی نکند» (خرقانی، ۱۳۶۹، ۸۸)، اما همین همسر شیخ ابوالحسن هنگامی که ابوسعید به خرقان آمد، فرزندش را نزد ابوسعید فرستاد تا ابوسعید به عنوان تبرک دست بر سر او بکشد، ولی ابو سعید گفت: جایی که شیخ ابوالحسن است، به ما نیازی نیست (خرقانی، ۱۳۶۹: ۹۲). همچنین در مدتی که ابوسعید در خانه ابوالحسن بود، همسر شیخ بسیار بد اخلاقی می‌کرد. ابو سعید به خادم گفت: به همسر شیخ بگو آیا زمانی شد که خصومت و دعوا نکنی؟ گفتند پس از آن همسر شیخ هرگز با او جدال و خصومت نکرد (خرقانی، ۱۳۶۹، ۹۵).

این مطلب نشان دهنده تأثیرپذیری و حرف شنوی همسر ابوالحسن از ابوسعید بوده است. این زن به همسر خود اعتقادی نداشت، ولی به شیخ ابوسعید اعتقاد بسیاری داشت. شاید سخن آن پیرزن، که به مجلس ابوسعید نمی‌رفت، اما به مجلس ابوالقاسم می‌رفت، بتواند جوابی برای رفتار همسر ابوالحسن باشد. آن زن درباره علت این کارش گفته بود: «چگونه کنم، به دست من نیست، استاد امام را به من نموده‌اند و شیخ ابوسعید را به من نمی‌نمایند» (ابن منور، ۱۳۶۸، ۲۱۵).

بنابراین، صوفیان همان گونه که در بین زنان موافق و ارادتمند داشتند، مخالفانی نیز داشتند که از ایشان انتقاد می‌کردند و حتی برای ایشان مزاحمت ایجاد می‌کردند و گویی آنها نماینده حرکت ضد تصوف جامعه بودند که در مقابل صوفیان می‌ایستادند و بر آنها می‌شوریدند و حتی برای ایشان ایجاد مزاحمت می‌کردند، مانند: پیر زنی که در کنار خانقاه شیخ ابوسعید سکونت داشت و همیشه بیهوده هاون می‌کوبید تا خاطر شیخ و درویشان آشفته شود (ابن منور، ۱۳۶۸: ۲۱۱).

البته، دیدگاه اجتماع نسبت به صوفیان، در این انکار و مخالفت تأثیر داشت. هنگامی که حلاج را شکنجه می‌کردند و می‌خواستند او را بر دار کنند، پیرزنی کوزه به دست از کنار او گذشت و گفت: بزیند و محکم بزیند این حلاجک رعنا را که او با سخن خدا چه کار دارد (عطارد، ۱۳۷۰: ۵۱۷).

حلاج از نظر افکار عمومی شخصی مرتد شناخته شده بود، چون سخنان شطح آمیز وی در حد درک مردم آن زمان نبود و حتی علما و دانشمندان نیز چنین نظری داشتند و حکم تکفیر او را صادر کردند. بنابراین، چنین طرز تفکری در دیدگاه این زن نسبت به حلاج تأثیر گذاشته و موجب شده بود وی حلاج را رعنا و خود پسندی بداند که لیاقت سخن گفتن از خدا را ندارد. البته، گاهی رفتار صوفیان نیز در چنین مخالفت‌هایی مؤثر بود؛ مثلاً: سخنان شطح آمیز حلاج باعث بدبینی افراد جامعه نسبت به وی شده بود و یا شبه صوفیانی بودند که با کارهای نادرست خویش موجب بدبینی افراد جامعه نسبت به صوفیان می‌شدند و باعث می‌شدند افرادی مثل مالک دینار، ریاکار خطاب شوند (قشیری، ۱۳۵۴: ۳۹۶).

نتیجه‌گیری

نقش زنان در ارتباط با عرفان و تصوف تنها به معنای حضور مستقیم آنها در این عرصه و عارف شدن نیست، بلکه زنان به عنوان مادر، همسر، خواهر در کنار اعضای خانواده و به عنوان زن در کنار مردان جامعه حضور داشته‌اند و اعتقاد و دیدگاهشان نسبت به عرفان و تصوف در روند عرفان متبلور شده است.

همراهی کردن زنان با همسرانشان و یاری کردن آنها در تربیت و نگهداری فرزندان و کنار آمدن با درآمد اندک مردان - که بیشتر به عبادتها و ریاضتهای عرفانی می‌پرداختند و کمتر به تأمین معاش خانواده توجه می‌کردند - نشان دهنده نقش فداکارانه زنان در زندگی مردان عارف است. البته، زانی نیز بودند که به این مشکلات اعتراض می‌کردند، ولی تعداد آنها در مقایسه با زنان گروه اول اندک است، اما مردان نسبت به زنان کمتر همسرشان را درک می‌کردند و در بیشتر موارد خانواده را ترک می‌کردند و به دنبال تصوف می‌رفتند و نهایت لطفی که به همسرشان می‌کردند، این بود که به او اجازه جدایی می‌دادند.

آنها در جایگاه خواهر نیز نقش مهمی در زندگی برادرشان داشتند و اگر با عرفان آشنایی داشتند، مخاطب و مصاحب او بودند و همچنین از خدمت کردن به برادرشان به گونه ای که بتواند راحت‌تر به عرفان پردازد، دریغ نمی‌کردند.

زنان نسبت به عرفان و تصوف و عرفا دیدگاه‌های گوناگونی داشتند که این اعتقاد را به گونه‌های متفاوت مانند هدیه دادن به صوفیان و تهیه غذای حلال برای ایشان و پرداخت وام آنها - که گاهی این پرداخت وام به بهای فقر و مفلسی زن پرداخت کننده تمام می‌شد- نشان می‌دادند و یا هنگامی که به مشکلی غیر قابل حل برمی‌خوردند، از عرفا طلب دعا می‌کردند که این بیانگر اعتقاد صادقانه زنان به عرفا است.

نگرش مثبت نسبت به صوفیان باعث شد تا کراماتی - که گاهی شگفت و غیرقابل باور بود - درباره آنها از زبان زنان نقل شود. در میان عرفا، درباره مولانا بیش از دیگر عرفا توسط زنان کرامات نقل شده است و این به خاطر محبوبیت مولانا نزد زنان بوده است. این عارف بزرگ بیش از دیگر عرفا برای زنان ارزش قائل بود، چون در این عرصه بین زن و مرد تفاوتی قائل نمی‌شد، بنابراین، زنان در زمان وی به طور رسمی عرفان و تصوف را برگزیدند و خانقاه بر پا کردند و آداب عرفانی را به جا آوردند. هرچند این مسائل قبل از مولانا نیز وجود داشت، اما در زمان مولانا گسترش بسیاری یافت و زنان متعددی مرید مولانا بودند و از طرف او هدایت می‌شدند.

زنان با وجود علاقه‌ای که به تصوف داشتند، به اعتقاد محض و بی چون و چرا نسبت به صوفیان اکتفا نمی‌کردند، بلکه با تأثیر پذیری از دیدگاه جامعه نسبت به عرفان و با تکیه بر نظرات خود، به صوفی‌گرایی می‌یافتند و از دیگری روی گردان می‌شدند.

زنان عارف و گاهی زنان غیر عارف با رفتار و تفکر خود بر مردان تأثیر می‌گذاشتند و مردان را به تأمل و بازنگری دقیق‌تر درباره مسائل بر می‌انگیختند، مانند رابعه عدویه که تأثیرش بر مردان عارف بسیار چشمگیر بود. البته، این تأثیرگذاری متقابل بود و مردان نیز بر زنان تأثیر گذاشته، موجب می‌شدند آنها با عرفان و تصوف آشنایی پیدا کنند در همین راستا، جذابیت بعضی از عرفا به حدی بود که زنان فاسد جامعه را نیز متحول می‌کرد و باعث روی آوردن این زنان به عرفان می‌شد.

بنابراین، اگر بخواهیم نقش زن را به طور کلی در عرفان و تصوف بیان کنیم، باید بگوییم که زنان خواه به عنوان عضوی از اجتماع و خواه به عنوان فردی از خانواده در سیر عرفان و تصوف به طور غیر مستقیم و گاهی به طور مستقیم حضور داشتند و تأثیر گذار بودند و همچنین دیدگاه و نظرات خود را در مورد تصوف، با توجه به اوضاع خود در جامعه آن روز به صورتهای مختلف نشان دادند.

منابع

- ۱- ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی، (۱۹۸۶م). *صفه الصوفه*، ۴ج، بیروت، دار المعرفه.
- ۲- ابن منور، محمد. (۱۳۶۸). *اسرار التوحید، تصحیح محمد رضا شفیعی کدکنی*، تهران: آگاه.
- ۳- ابوالحسن خرقانی، علی بن احمد. (۱۳۶۹). *نورالعلوم*، به کوشش و نگارش عبدالرفیع حقیقت، تهران: بهجت.
- ۴- ابونصر سراج، عبدالله بن علی. (۱۳۸۱). *اللمع فی التصوف*، تصحیح و تحشیه رینولد آلن

- نیکلسون، ترجمه مهدی مجتبی، تهران: اساطیر.
- ۵- اعتماد السلطنه، محمدحسن بن علی. (۱۳۰۵). *خیرات حسان*، ۳ جلد، دارا قباله العالی، [بی‌نا].
- ۶- افلاکی، احمد بن اخی‌ناطور، ۱۹۵۹م، *مناقب العارفین*، ۲ جلد، با تصحیح و حواشی و تعلیق به کوشش تحسین یازبجی، آنقره، انجمن تاریخ ترک.
- ۷- انصاری، خواجه عبدالله بن محمد. (۱۳۶۲). *طبقات الصوفیه*، تصحیح محمد سرور مولایی، تهران، توس.
- ۸- بقلی شیرازی، روزبهان. (۱۳۷۴). *شرح تسطیحات*، تصحیح و مقدمه فرانسوی از هنری کربین، تهران، قسمت ایران‌شناسی انستیتو ایران و فرانسه.
- ۹- سمرقندی، عمر بن حسن. (۱۳۵۴). *منتخب رونق المجالس و بستان العارفین و تحفه المریدین*، تصحیح احمد علی رجایی، انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۰- سمنانی، علاء الدوله، *چهل مجلس*. (۱۳۶۶). مقدمه، تصحیح و تعلیق نجیب مایل هروی، تهران: ادیب.
- ۱۱- عطار نیشابوری، فرید الدین. (۱۳۷۰). تصحیح آلن. نیکلسون، صفی علی‌شاه.
- ۱۲- غزالی، محمد ابن محمد. (۱۳۱۹). *کیمیای سعادت*، تصحیح احمد آرام، تهران: کتابفروشی مرکزی.
- ۱۳- غزنوی، محمد بن موسی. (۱۳۴۰). *مقامات زنده بیل*، به کوشش حشمت‌الله موید سنجی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۱۴- قشیری، عبد الکریم بن هوازن. (۱۳۵۴). *ترجمه رساله قشیری*، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، تهران، بنگاه نشر و ترجمه کتاب.
- ۱۵- میبدی، احمد بن محمد. (۱۳۳۹). *کشف الاسرار وعده الابرار*، ۱۰ ج، به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت، تهران: دانشگاه تهران.
- ۱۶- هجویری، علی بن عثمان. (۱۳۵۸). *کشف المحجوب*، تصحیح ژوکوفسکی، تهران: کتابخانه طهوری.